

## نقد دیدگاه های اهل سنت درباره حدیث غدیر [۲]

نویسنده: سید محمود مدنی

۶. عده ای گفته اند: اگر بپذیریم که حدیث غدیر اولویت در تصرف (که معنایش همان خلافت و امامت است) را ثابت می کند، پس مقصود از آن، خلافت در نهایت کار و در مآل امور است؛ یعنی پس از سه خلیفه دیگر. به عبارت دیگر، علی(ع) هنگامی خلیفه است که با او بیعت شود و چون پس از سه خلیفه دیگر با او بیعت شد، پس این روایت دلالت بر اولویت علی(ع) پس از آن سه شخص دارد؛ پس منافاتی ندارد که پس از پیامبر اکرم(ص) سه تن خلیفه بشوند و در نهایت علی(ع) به ولایت برسد. این شبهه را فخر رازی مطرح کرده است و پس از او نیز دیگران نظیر قاضی عضالدین ایجی ۶۵ چلپی ۶۶، ابن حجر ۶۷ و شیخ سلیم البشیری ۶۸ آن را تکرار نموده اند.

آیا اگر پیامبر(ص) می فرمود: «من کنت مولا فهدا علی مولا بعدی» چنانکه در روایات بسیار دیگر فرموده است ۶۹ باز نمی گفتند: بعدیت می تواند بعد از سه خلیفه دیگر باشد و علی بعد از سه خلیفه دیگر خلیفه رسول خدا(ص) است؟ و یا اگر می فرمود: «علی خلیفتی بلافضل» باز مدعی نمی شدند که کلمه «بلافضل» مطلق است و به خلافت سه خلیفه نخستین به دلیل اجماع اطلاق کلام رسول خدا(ص) تخصص یافته است و مفاد آن این است که: علی خلیفه بلافضل بغیر هذه الثلاثة؟ اگر مراد رسول اکرم(ص) از اولویت علی(ع) اولویت و خلافت او به هنگام بیعت مردم پس از بیست و پنج سال بوده است، این چه فضیلتی برای علی(ع) است و چه جای تبریک دارد؟ آیا آن همه ترس و بیم و آن همه خوشحالی و سرور و نقل روایت و بیان فضیلت، همه و همه لغو و بیهوده و گزاف و تنها برای بیان امری بدیهی و مسلم بوده است و هیچ گونه اختصاص و امتیازی را برای علی(ع) ثابت نمی کند؟! برآستی اگر این حادثه عظیم الهی و دینی و دنیایی را در حد یک انتصاب دنیایی و آن هم در حد قلمروی کوچک پایین آوریم و فرض کنیم که زمامدار یک مملکت همه افراد ملت را جمع کند و به آنها بگوید: مرگ من نزدیک شده است و بزودی از میان شما می روم اکنون این شخص را به همان ولایت و زمامداری که خود داشتم منصوب می نمایم، کدام فرزانه است که مدعی شود منظور او ولایت و خلافت آن شخص در عاقبت کار و نهایت امر بوده است و منافاتی ندارد که چندین نفر قبل از او حکومت را در دست بگیرند و سالیان طولانی فرد تعیین شده را از کوچکترین مقامات حکومتی به دور دارند؟ چگونه ممکن است خلافت را که به نص قرآن (نزل آیه الیوم اکملت... در این واقعه) اکمال دین است و عدم اعلام آن مساوی با عدم ابلاغ تمامی رسالت الهی است (وآن لم تفعل مما بلغت رسالته) مربوط به خلافت پس از سه نفر از حاضران در جلسه باشد، اما پیامبر هیچ اشاره ای به افراد مقدم بر او نکند با اینکه می داند این مسئله موجب اختلافات بسیاری خواهد شد و خونهای بسیاری برای آن ریخته خواهد شد.

ابوبکر و عمر پس از واقعه غدیر، علی(ع) را مولای خود دانستند و به او تبریک گفتند. اگر مراد از حدیث غدیر ولایت علی(ع) پس از درگذشت سه خلیفه باشد، پس علی مولای آنان نیست، چون آنها در زمان ولایت علی(ع) نیستند تا علی(ع) نسبت به آنان مولی و اولی به تصرف باشد.

۷. اشکال دیگری که برخی مطرح کرده اند آن است که اگر حدیث غدیر بر امامت و خلافت علی(ع) دلالت کند، لازم می آید در حالی که رسول خدا(ص) زنده اند، علی(ع) امام باشد، چرا که در حدیث غدیر نیامده است که علی پس از من مولای شماست، پس معلوم می شود منظور از حدیث غدیر چیزی است که حتی در زمان حیات رسول خدا(ص) نیز برای علی(ع) ثابت بوده است و آن همان معنای محبت یا نصرت و امثال آن خواهد بود.

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که با توجه به شواهد و دلایلی که آورده شد منظور از حدیث غدیر ولایت و امامت علی(ع) است و چون حقیقت این کلام، خلافت او از زمان صدور حدیث غدیر است و این نیز ممکن نیست، پس باید به قاعده کلی و همیشگی مراجعه شود که مطابق آن هنگام تعذر حقیقت به اقرب المجازات مراجعه می شود؛ و در حدیث غدیر چون نمی تواند خلافت از زمان رسول خدا(ص) شروع شود پس باید به نزدیکترین معنای مجازی مراجعه شود، و آن خلافت بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم(ص) است.

برخی دیگر از دانشمندان گفته اند: در حقیقت از همان زمان حیات رسول خدا(ص) خلافت علی آغاز شد و علی(ع) بدین مقام منصوب شد، ولی شرط فعلیت آن، رحلت رسول خدا(ص) بود، همان گونه که فقها در باب وصیت معتقدند که تملیک از همان زمان وصیت است؛ یعنی موصی در زمان حیات فرد، موصی له را مالک می کند، ولی شرط فعلیت ملکیت، تحقق مرگ موصی است. در موارد تعیین ولیعهد در مناصب سیاسی نیز این گونه است که زمامدار قبلی، زمامدار پس از خود را در حیات خود منصوب می کند ولی شرط تحقق آن، مرگ زمامدار قبلی است، و رسول خدا(ص) با بیان نزدیک شدن زمان رحلت خویش به طور آشکار روشن نمود که انتصابی که در روز غدیر صورت می گیرد، تعیین تکلیف امت اسلامی پس از وفات اوست.

۸ - اشکال دیگر، سخن ابن حجر است، او می گوید: اگر مقصود رسول خدا(ص) در حدیث غدیر خلافت و امامت علی(ع) بود، چرا به جای کلمه «مولی» کلمه «خلیفه» را بکار نبرد، پس اینکه رسول خدا(ص) به جای کلمه خلیفه کلمه مولی را بکار برده دلیل آن است که مقصود او خلافت علی(ع) نبود. ۷۰

در پاسخ باید گفت اگر بنا بر توجیه روایات و محمل تراشیدها و تفسیرهای نابجا باشد با هیچ عبارتی نمی توان مطلبی را اثبات کرد. آیا اگر پیامبر(ص) به جای کلمه مولی کلمه خلیفه را بکار می برد، آنان که حدیث غدیر را با این همه وضوح توجیه کرده اند نمی گفتند منظور از خلیفه، خلیفه در رد امانات و ادای دیون و امثال آن است؟ و یا ادعا نمی کردند منظور از خلیفه، امام است ولی بالمال و در نهایت، پس منافات با خلافت دیگران قبل از او ندارد.

حقیقت آن است که رسول خدا(ص) با هر زبانی خلافت و امامت علی(ع) را بیان کرد. مگر نه آن است که در روایات بسیاری با عنوان «خلیفه من» علی(ع) را معرفی کرده است، پاسخ این حجر و امثال او به آن روایات چیست؟ به عنوان نمونه چند مورد از روایاتی که رسول خدا(ص) در آنها علی(ع) را به عنوان خلیفه خود نام برده است از مصادر عامه بیان می کنیم:

۱- تاریخ الامم والملوک، حافظ ابن جریر الطبری، ج ۱، ص ۵۴۱؛

۲- الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲؛

۳- کنز العمال، العلامة المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۱۴؛

۴- المستدرک علی الصحیحین، الحافظ الحاکم النیشابوری، ج ۲، ص ۱۳۳؛

۵- التلخیص، الحافظ الذهبی (چاپ شده در حاشیه مستدرک حاکم)، ج ۲، ص ۱۳۳.

اضافه بر اینها علامه امینی در روایت رسول اکرم(ص) لفظ «خلیفتی» را از منابع بسیار متعدد روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت نظیر: مسند احمد حنبل، تفسیر کشف البیان ثعلبی، جمع الجوامع سیوطی و خصائص نسائی نقل می کند. ۷۱- شبهه دیگر چنین قابل طرح است که اگر این روایت دلالت بر خلافت بلافاصل علی(ع) دارد، چرا آن حضرت و یا اصحاب او به این روایت استدلال و احتجاج نکردند.

این حجر هیثمی می نویسد: چگونه حدیث غدیر نص در امامت علی(ع) است، در حالی که او یا عباس و یا شخص دیگری به آن احتجاج و استدلال نکردند، پس سکوت او از استدلال به این روایات تا ایام خلافتش در نزد هر کس که کمترین عقلی داشته باشد دلیل آن است که او می دانست این روایت نص بر خلافت او نیست. ۷۲-

پاسخ:

با یک نگاه به مصادر تاریخی بطلان این گونه اشکالها واقع می شود. علامه امینی احتجاجات امیرالمؤمنین(ع) را به روایت غدیر از منابع گوناگون اهل سنت و از دانشمندان بزرگی نظیر: خوارزمی در «مناقب»، جوینی در «فراند السمطین» و نسائی در «خصائص» و ابن حجر عسقلانی در «الاصابة» و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ابن مغازلی در «مناقب» و حلبی در «سیره» اش و نیز بسیاری دیگر نقل می کند. برخی از این احتجاجات قبل از ایام خلافت و برخی در ایام خلافت آن حضرت بوده است. ۷۳-

محمد بن محمد الجزری الدمشقی نیز در احتجاج حضرت فاطمه(س) را به این حدیث شریف نقل می کند. ۷۴- فندوزی در «ینایع الموده» احتجاج امام حسن مجتبی(ع) به این حدیث را نقل کرده است، ۷۵- همان گونه که تابعی بزرگ سلیم بن قیس، احتجاج امام حسین(ع) را به این حدیث در محضر صحابه و تابعین در سرزمین منی ذکر نموده است. ۷۶- احتجاج بسیاری دیگر را نیز می توان در کتاب شریف «الغدیر» مشاهده نمود. ۷۷- با توضیحی که درباره سکوت امیرالمؤمنین(ع) در ایام خلفای سه گانه خواهیم داد روشنتر خواهد شد که چرا این احتجاجات و استدلالها فقط در حد اتمام حجت و بیان حقیقت بود و اصرار بیشتری برای اثبات و ایضاح آن نشده است. در این نوشته از ذکر احتجاج و استدلال آن حضرت که در موارد مختلف و در منابع شیعی ذکر شده است نیز چشم پوشیدیم.

۱۰- همه می دانند که امیرمؤمنان(ع) اگرچه در ابتدای خلافت ابوبکر با وی بیعت نکرد و همراه با او گروه بنی هاشم نیز از بیعت خودداری نمودند، ولی بالاخره پس از مدتی این خلافت را پذیرفت و با آرا و نظرات خود نیز این خلفا را یاری می رساند. برآستی اگر حدیث غدیر و امثال آن بر خلافت وی دلالت می کرد و خلافت دیگران غاصبانه بود چرا علیه آن قیام نکرد و بدین ظلم بزرگ گردن نهاد؟ این یکی از اشکالاتی است که برخی از دانشمندان سنی نظیر ابن حجر هیثمی ۷۸ و نیز شیخ سلیم البشیری ۷۹ مطرح نموده اند. شیخ سلیم البشیری می نگارد:

ما انکار نمی کنیم که بیعت ابوبکر از روی مشورت و تفکر و بررسی نبوده بلکه ناگهانی و بدون بررسی انجام شد. انصار و رئیسشان مخالفت کردند و بنی هاشم و دوستانشان از مهاجرین و انصار کناره گیری نمودند، ولی بالاخره در نهایت همگی خلافت ابوبکر را گردن نهادند و بدان راضی شدند و اجماع بر خلافت ابوبکر منعقد شد. ۸۰-

در پاسخ این اشکال می گوئیم: آری، پذیرش نهایی بیعت ابوبکر از سوی برخی مسلمانان مورد انکار نیست. اگرچه گروهی نظیر سعد بن عباده هرگز آن را نپذیرفتند تا زمانی که ترور شدند. ولی باید دید آیا این پذیرفتن به معنای قبول استدلال و قبول حقایق خلافت ابوبکر بوده است و یا سر دیگری داشته است. در مراجعه به روایات می بینیم که شخص پیامبر اکرم(ص) به نوعی استینار و انحصارطلبی بعد از خود اشاره کرده است و به مسلمانان توصیه کرده است که در این شرایط برای حفظ اصل اسلام سکوت کنند، همان گونه که در روایات اهل بیت(ع) و خطبات امیرالمؤمنین(ع) نیز به این مطلب اشاره شده است. از این روی مسلمانانی که در مسیر ولایت انحراف می دیدند با توجه به نهضت های انحرافی نظیر: قیام مسلمة و سجاج و نهضت رده و حرکت های منافقین در میان مسلمین و حرکت نظامی روم و سایر مشکلات، اصل اسلام را در خطر می دیدند، از این روی در مقابل آن انحراف در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتند بردباری پیشه کردند. ۸۱-

اکنون به برخی از روایاتی که رسول اکرم(ص) در این باره بیان فرموده است اشاره می کنیم: مسلم در صحیحش نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

انها سنکون بعدی اثره وامور تنکرونها، قالوا: یا رسول الله! کیف تامر من ادرك منّا ذلک؟ قال: تودون الحق الذي علیکم تسئلون الله الذي لکم؛ ۸۲-

پس از من انحصارطلبی و اموری که ناپسند و ناخوش دارید خواهید دید. اصحاب سؤال کردند: آن کس را که این زمان را دریافت چه فرمان می فرماید؟ فرمود: آن حق که برعهده دارید بگذارید و حقی که از آن شماست از خدای درخواست کنید. در روایتی دیگر فرمود:

ستلقون بعدي اثره فاصبروا حتي تلقون علي الحوض؛ ٨٢  
پس از من دچار انحصارطلبی خواهید شد صبر کنید تا نزد حوض (کوثر) به ملاقاتم برسید.  
در روایتی دیگر حذیفه می گوید:

به پیامبر اکرم(ص) عرض کردم: یا رسول الله ما در جاهلیت در شر و بدی بودیم و خداوند خیر و نیکی برایمان آورد که اکنون در آن به سر می بریم، آیا پس از این نیکی، شر و بدی خواهد بود؟ فرمود: آری، پیشوایانی که هدایت مرا نمی پذیرند و به سنت من عمل نمی کنند ... گفتم وظیفه من چیست؟ فرمود: می شنوی و اطاعت امر می کنی اگرچه بر پوست بدنت نواختند (تو را زدند) و مالت را گرفتند بشنو و اطاعت کن. ٨٤

روایات بسیار دیگری به همین مضمون در کتاب امارت «صحیح مسلم» آمده است و نیز نظایر آن را المتقی الهندی در «کنز العمال» (ج ٦، ص ٥٠) ذکر نموده است.

١١- می رسیم به آخرین اشکال که به نظر ما اساسی ترین اشکال است و بقیه اشکالات پس از این و برای توجیه این اشکال مطرح شده است. این اشکال دارای روح و باطنی سیاسی است.

برخی از عالمان عامه گفته اند: چگونه ممکن است رسول خدا(ص) همه صحابه را به امامت علی(ع) دعوت کند ولی آنان با او به مخالفت برخیزند. به عبارت دیگر برای رد تمامی نصوص و استدلالات همین کافی است که ما می بینیم صحابه رسول خدا(ص) به آن عمل نکرده اند، و اگر بخواهیم این روایات و نصوص را (اگرچه متواترند) بپذیریم ناچاریم صحابه رسول خدا(ص) و سلف صالح را متهم به زیر پا گذاشتن حق کنیم و البته این ممکن نیست، پس بناچار نصوص را ترک می کنیم و می گوئیم منظور از نصوص و روایات چیز دیگری بوده است.

این، مضمون سخنی است که ابن حجر در «صواعق» ٨٥ آورده است و صریح سخنی است که شیخ سلیم البشیری در «المراجعات» نوشته است، او می نویسد:

اهل بصیرت نافذ و صاحبان تفکر صحیح صحابه را از مخالفت با رسول خدا(ص) منزه می دانند، پس ممکن نیست که نصی را از او بر امامت شخصی بشنوند و از او روی گردان شوند و به اولی و دومی و سومین شخص روی آورند. ٨٦

نیز در جایی دیگر می نویسد:

من یقین دارم که احادیث، بر گفته های شما دلالت می کند و اگر نبود که لازم است عمل صحابه را حمل بر صحت کنیم من مطیع حکم شما می شدم و سخنان را می پذیرفتم ولی چاره ای جز دست برداشتن از ظاهر این روایات نیست تا اقتدا به سلف صالح کرده باشیم. ٨٧

همچنین می نگارد:

حمل عمل صحابه بر صحت و درست دانستن عمل آنان موجب می شود که حدیث غدیر را تأویل کنیم چه متواتر باشد یا غیر متواتر. ٨٨

در پاسخ بدین اشکال در ابتدا گفتگوی میان ابن ابی الحدید معتزلی و نقیب ابوجعفر العلوی را می آوریم و سپس به توضیح بیشتر جواب می پردازیم:

ابن ابی الحدید می گوید:

چون این جمله امام امیرالمؤمنین(ع) (کانت اثره شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین) را در محضر ابوجعفر العلوی می خواندم گفتم:

منظور امام(ع) کدام روز است، روزی که سقیفه بنی ساعده پس از رحلت رسول خدا(ص) تشکیل شد و با ابوبکر بیعت شد یا روز شوری خلافت که به انتخاب عثمان منجر شد؟

و جواب داد: منظور روز سقیفه است.

به وی گفتم: دلم راضی نمی شود که به صحابه رسول خدا(ص) نسبت نافرمانی و معصیت بدهم و بگویم نص صریح او را رد کرده اند.

او پاسخ داد: آری من نیز راضی نمی شوم که به رسول خدا(ص) نسبت اهمال کاری و سهل انگاری در امر امامت امت بدهم و بگویم او مردم را سرگردان و بی سرپرست در هرج و مرج گذاشت و رفت. او از مدینه خارج نمی شد مگر آنکه امیری را تعیین می کرد، در حالی که زنده بود و از مدینه هم زیاد دور نشده بود، پس چگونه برای زمان پس از مرگ که نمی توان آنچه را بعد پیش می آید اصلاح کرد کسی را تعیین نکرد. ٨٩

تعبیر پر معنای علامه امینی در «الغدیر» نیز اشاره به همین نکته دارد، آنجا که می نگارد:

خوش گمانی دیگران به سلف که در امر خلافت دخالت نمودند، موجب شده است که نصوص و روایات صریح پیامبر را تغییر دهند، ولی خوش گمانی یقینی ما به رسول خدا(ص) ما را وادار می کند که بگوئیم او آنچه را که امتش لازم داشتند و بر ایشان ضروری بود هرگز ترک نکرد و اهمال و مسامحه روا نداشت. ٩٠

پس از این می آوریم که تاریخ بیانگر این نکته است که متأسفانه در برخی موارد صحابه رسول خدا(ص) علی رغم دستور صریح او، بدان وقعی نگذاشتند. قبل از بیان این موارد، سخن علامه سید شرف الدین را درباره بی توجهی صحابه به نصوص امامت بیان می کنیم: او می نگارد:

مسلمانان در امور عبادی مطیع رسول خدا(ص) بودند، ولی در امور سیاسی گاه مخالفت می نمودند و عذر آنان این بود که گمان می کردند آنها در این امور همانند عبادات ملزم به اطاعت نیستند و حق اظهار نظر بر خلاف سخن رسول خدا(ص) را دارند، در ماجرای خلافت برخی از صحابه گمان کردند که مردم به خلافت علی(ع) رضایت نخواهند داد، چرا که بسیاری از افراد قبایل مختلف در جنگهای اسلام به شمشیر او کشته شده اند و از طرفی از عدالت شدید او می ترسیدند و می دانستند او بر اساس حق خالص عمل خواهد نمود. از طرفی عده بسیاری بر فضیلتی او حسد می بردند. همه این جهات باعث شد که گمان کنند

امر خلافت علی(ع) استوار نخواهد شد. پس برای اینکه امت دچار اختلاف نشوند، با اینکه می دانستند پیامبر(ص) علی(ع) را به خلافت نصب کرده است، دست از نصوص برداشتند و برخلاف نصوص با دیگران بیعت نمودند. البته این اجتهاد در مقابل نص صریح رسول خدا(ص) بود و آنان از این گونه اجتهادات داشتند. ٩١

اکنون به چند مورد از مخالفت صحابه با نصوص قطعی رسول خدا(ص) اشاره می کنیم:

یکی از مهمترین اجتهادهای صحابه و مخالفت آنان با دستور صریح رسول خدا(ص) جریان روز رحلت رسول خداست آنگاه که

فرمود: بیاید برایتان نوشته ای بنگارم که هرگز گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است. ۹۲ و یا بنا به نقلی دیگر گفت: پیامبر هذیان می گوید. ۹۳

تفصیل این جریان و نیز پاسخ بسیار زیبا و مستدل به عذرهای برخی را می توان در کتاب «المراجعات» (ص ۲۴۰) خواند. از جمله این موارد، ماجرای صلح حدیبیه است که چون پیامبر(ص) صلح نمود، سه بار فرمود: برخیزید و از احرامم خارج شوید و سرها را در همین مکان بتراشید؛ ولی هیچ کس از حاضران در آن جمع اعتنا نکرد و پیامبر(ص) از روی خشم به خیمه ام سلمه رفت. این جریان را مورخان اسلامی بیان نموده اند از جمله منابع زیر:

ابن کثیر در «البدایة والنهایة»، ج ۴، ص ۱۷۰ و ص ۱۷۸؛ طبری در «تاریخ الامم والملوک»، ج ۲، ص ۱۲۴؛ ابن اثیر در «الکامل»، ج ۲، ص ۲۰۵.

از دیگر موارد، اعتراض به امارت اسامه بن زید در لشکری که بنا بود به طرف موته حرکت کند و همراهی با او است، با اینکه رسول اکرم(ص) دستور اکید به همراهی اصحاب با اسامه داده بود، ولی لشکر او تا هنگام وفات رسول خدا(ص) به طرف میدان نبرد حرکت نکرد. ۹۴

از دیگر موارد، اعتراض عمومی به تقسیم غنایم در جنگ حنین است که در «البدایة والنهایة» ۹۵ و «تاریخ الامم والملوک» ۹۶ و سایر مصادر آمده است.

این موارد تأیید کننده نظر یکی از دانشمندان سنی است که می نویسد:

اصولاً نظریه عدالت صحابه نظریه ای سیاسی و طرحی اموی است که بنی امیه برای توجیه سیاستهای ضد اسلامی خود آن را ساخته و پرداخته و در موارد مختلفی از آن بهره بردند. ۹۷

این نکته نیز مخفی نیست که تمامی حاضران در صحنه غدیر و نیز همگی صحابه رسول اکرم(ص) در مدینه نبودند، بلکه در سراسر کشور پهنای اسلامی زندگی می کردند و شهر مدینه حداکثر گنجایش سه چهار هزار نفر را داشته است، عده زیادی از آنان نیز مهاجرانی «موالی» بودند که دارای پایگاه سیاسی اجتماعی نبودند و کسی به نظریات آنان اعتنایی نمی کرد و مورد رایزنی قرار نمی گرفتند. اضافه بر اینها نظام قبیله ای حاکم بر جامعه آن روزگار، داشتن رأی سیاسی و دخالت در امور کشورداری را به عده ای معدود از رؤسای قبایل و به اصطلاح ریش سفیدها محدود کرده بود و نظریه دیگران محلی از اعراب نداشت.

پس از صحابه مدینه، تنها برخی سران قبایل حق اظهار نظر داشتند که عده ای از برجسته ترین آنها نظیر عباس عموی پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) و زبیر و برخی دیگر از بیعت کناره جسته و در خانه علی(ع) تحصن اختیار کرده بودند. گروهی هم همچون سعد بن عباد و فرزندش قیس بن سعد به صورت آشکار مخالفت خود را با این بیعت و پشت پازدن به نصوص پیامبر اکرم(ص) اظهار داشتند. پس این مخالفت صریح با نصوص متواتر رسول خدا(ص) توسط گروهی اندک صورت گرفت و پس از بیعت با ابوبکر که ناگهانی و بدون تفکر و رایزنی (فلته) انجام گرفت مردم در مقابل عملی انجام شده فرارگرفتند، مخصوصاً آن روز نظریه ای مطرح شد که اگر یک نفر با شخص بیعت کرد همه باید با او بیعت کنند والا کشته خواهند شد. بدین سان بود که وقتی امیرالمؤمنین(ع) نصوص متواتر پیامبر(ص) را به مردم یادآور شد، آنان عذر را آوردند که کار از کار گذشت و ما در مقابل عملی انجام شده فرار گرفتیم. ۹۸

اما اصحابی که در مدینه نبودند، با نبود امکانات اطلاع رسانی در آن زمان مدت زمانی گذشت که با خبر شدند. آنان بطور طبیعی از مدینه حرف شنوی داشتند چرا که با خود می گفتند. تا آخرین لحظه بالای سر پیامبر(ص) بوده اند، شاید پیامبر(ص) طرحی جدید و سخن دیگری را با آنان مطرح کرده است. اگر چه برخی آنان هنگامی که از نقشه با خبر شدند با آن مخالفت کرده و جان بر سر این کار گذاشتند (مالک بن نویره). ۹۹

بدین سان بود که غدیر فراموش شد و به صورت انکار شگفت تاریخ درآمد.

پی نوشتها:

- ۶۵ . شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۱
- ۶۶ . همان، پاورقی صفحه ۲۶۱
- ۶۷ . الصواعق المحرقة، ص ۶۷
- ۶۸ . المراجعات، ص ۱۸۲
- ۶۹ . ر.ک: الاصابه، ج ۳، ص ۶۴۱؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۵؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶، علامه امینی در الغدیر (ج ۱، ص ۸۶) این روایت را از ترمذی، حاکم، نسائی، ابن ابی شیبہ، طبری و... نقل می کند.
- ۷۰ . الصواعق المحرقة، ص ۶۹
- ۷۱ . الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۸
- ۷۲ . الصواعق المحرقة، ص ۶۹
- ۷۳ . الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۹
- ۷۴ . اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، ص ۳۲
- ۷۵ . ینابیع المودة، ص ۴۸۲
- ۷۶ . موسوعة کلمات الامام الحسین(ع)، ص ۳۷۰
- ۷۷ . الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۱۲
- ۷۸ . الصواعق المحرقة، ص ۷۶
- ۷۹ و ۸۰ . المراجعات، ص ۲۳۲
- ۸۱ . نهج البلاغه، خطبه شقشقیه.
- ۸۲ . صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۳۳۲
- ۸۳ . همان، ص ۲۲۵

- ٨٤ . همان، ص٢٣٧  
٨٥ . الصواعق المحرقة، ص٦٨  
٨٦ . المراجعات، ص٢٣٧  
٨٧ . همان، ص١٤١  
٨٨ . همان، ص١٧٧  
٨٩ . شرح نهج البلاغه، ج٩، ص٢٤٨  
٩٠ . الغدير، ج١، ص٤٠١  
٩١ . المراجعات، ص٢٣٧  
٩٢ . صحيح بخاري، ج٢، ص٧، باب «قول المريض قوموا عني»  
٩٣ . همان، ج٢، ص٩١  
٩٤ . ر. ك: تاريخ الامم والملوك، ابن جرير الطبري، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨هـ، ج٢، ص٢٢٥  
٩٥ . البداية والنهاية، ابن كثير الدمشقي، ج٤، ص٢٥٣  
٩٦ . تاريخ الامم والملوك، ج٢، ص١٢٢. براي اطلاع از موارد بسيار ديگر به كتاب النص والاجتهاد مراجعه شود.  
٩٧ . نظرية عدالة الصحابة، احمد حسين يعقوب، لندن، مؤسسة الفجر، بي تا، ص١٠٧  
٩٨ . الامامة والسياسة، ابن قتيبة الدينوري، مصر، مكتبة مصطفى(ص)، ١٣٨٨هـ، ص١٢  
٩٩ . مستفاد از اعتذار خالدين وليد. ر. ك: تاريخ الطبري، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ج٢، ص٥٠٤

منبع: فصلنامه علوم حديث